

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ در تعریف بیع به بعضی از مطالبی رسیدند که به قول خود ایشان از معاصرین ایشان گفتند و دیگه ایشان یک مقداری آن تعریف ها را شروع به بحث و بررسی کرد، یکیش ایجاب متعقب للقبول بود، تعریف اولی که آن سه تا تعریف. به این مناسبت عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی یک حاشیه طولانی ای نزدیک دو صفحه و نیم تقریباً، یک حاشیه طولانی ای را ایشان در این جا آوردند و در این مطلبشان متعرض امور اعتباری یا به قول آن آقا ادراکات اعتباری شدند. من سابقاً کرارا عرض کردم مرحوم آقای اصفهانی چون با آن روش عمومی حوزه که حجیت قطع را ذاتی می دانستند، البته در حوزه های ما بیشتر از زمان شیخ انصاری چون کتاب درسی بود مطرح شده لکن عرض کردیم این بحث قبل از شیخ انصاری هست و قبل از مرحوم شیخ انصاری دیگه تقریباً یک بحث خیلی به اصطلاح روشن مطرح می شود، مرادم از روشن این است که شاید احساس نکنیم در کلمات قدمای اصولیین ما یا فقهای ما حتی مثل علامه و محقق خیلی واضح باشد که حجیت علم را ذاتی بدانند. عباراتشان هست اما چون اخباری ها در قرن یازدهم آمدند اشکال کردند، حالا مثلاً بگوییم اواخر دهم و اوائل یازدهم، چون اخباری ها در حجیت علم شک کردند و حجیت علم را قبول نکردند که ذاتی باشد طبیعتاً بعد از اخباری ها مرحوم وحید بهبهانی یکی از نقاطی که روی آن دست گذاشت حجیت ذاتی علم بود که دیگه از زمان وحید باز اصولیین ما روی این مطلب تاکید کردند که حجیت علم ذاتی است، از هر راهی، از هر سببی پیدا شد این حجت است و شارع هم نمی تواند ردعش بکند، بگوید دست از این علمت و به علمت عمل نکن. همین که الان در حوزه های ما متعارف است این چیزی بود که از زمانی که عرض کردم مرحوم وحید بهبهانی دیگه فرق بین اصولی و اخباری در این شد اخباری می گفت علم حجیت ذاتی ندارد اگر مثلاً شما از قیاس علم پیدا کردید حجت نیست، نمی شود بهش عمل بکنید، اما اصولیون می گفتند اگر از قیاس هم علم پیدا شد علم حجیتش ذاتی است، شما می توانید طبق آن فتوا بدهید. اشکال روشن شد؟ این را دارد یعنی

اصولیین بعد از وحید تصریح دارند که اگر از قیاس علم پیدا شد حتی شیخ در بحث انسداد این را هم دارد که اگر ما گفتیم ظن مطلقا حجت است ظن قیاسی حجت است یا نه؟ اما در علمش جای بحث نداشتند که اگر علم را از قیاس پیدا شد، همین عبارت شیخ که در رسائل خواندیم من ای سبب، ای شخص کان له فلان کان، در هر موردی که باشد علم حجیت ذاتی دارد.

مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی حجیت علم را اعتباری و عقلائی گرفتند، ذاتی نگرفتند. به همین مناسبت وارد بحث های اعتبار و فرق امر ذاتی عقلائی و اعتباری و اعتبارات شدند و به مناسبت علم، حالا بحثشان در اصول در علم بود یک دفعه رفتند در حسن و قبح عقلی، آن را هم اعتباری گرفتند آوردند جز قضایای مشهوره گرفتند که نظام اجتماع بر آن ها متقوم است، ذاتی نگرفتند. این مطلب ایشان در دو سه جای حاشیه مبارکه شان بر کتاب کفایه نوشتند، به نظرم یکیش در انسداد است، اگر حافظه من به نظرم یکیش در انسداد است که انسدادش مفصل تر است، به نظرم سه صفحه چهار صفحه است، یکیش خیلی مفصل است، از همان بحث قطع هست، اخیرا هم اگر آقایان که استصحاب تشریف دارند در بحث استصحاب در فرق بین احکام وضعی و تکلیفی آن جا هم ایشان متعرض شدند، در احکام تکلیفی و وضعی هم متعرض شدند. در حاشیه اش هم نوشتند که مثلا جلد فلان صفحه فلان، جلد فلان این بحث آمده، اگر نگاه بفرمایید می گویم چون حالا فراموش کردم به نظرم می آید که یکیش انسداد بود، دیگه ایشان وارد بحث حسن و قبح عقلی هم شدند. حالا من چرا این بحث را مطرح کردم؟ چون مرحوم حاج شیخ در این جا تا آن جایی که من دیدم، چون تا آخرش نخواندم، تا این جای که من دیدم ایشان متعرض بحث اعتباریات شدند، امور اعتباری شدند و در این حاشیه مفصلشان، البته یک مقدار از این مسائل اعتباریات هم سابقا در آن رساله ای که در حق و حکم نوشتند متعرض شده بودند، حالا این جا دیگه به قول خودشان اطاله کلام دادند چون فوایدی دارد و شاگرد ایشان مرحوم آقای علامه در اصول فلسفه جلد ۲ یک فصلی دارد، یک مقاله ای دارد، مقاله پنجم یا ششم است، ادراکات اعتباری. غرض این که در جلد دو ادراکات اعتباری دارند، تصادفا همین حجیت قطع و حسن و قبح را هم مرحوم علامه دارد و به تبع استادشان ایشان هم اعتباری می دانند یعنی حسن و قبح را هم اعتباری می دانند.

ما چون زیاد راجع به ادراکات اعتباری صحبت کردیم و امور اعتباری دیگه دیدیم بد نیست، حالا که بهانه ای پیدا کردیم به مناسبت کلام حاج شیخ این دو تا مطلب را ان شا الله متعرض بشویم، یکی کلمات حاج شیخ در این جا در حاشیه مکاسبشان. حالا آن ها که در کفایه بود که گذشت، یکی در این جا متعرض بشویم یکی هم ان شا الله تعالی کلمات آقای علامه طباطبائی، طبعا کلمات علامه را همین جور ممکن است نیم نیم سطر بخوانیم، بعد هفت هشت سطر را نخوانیم، شش در میان بخوانیم، این طور نیست که حالا کلمات ایشان را مرتب مضمون کلام چون یکمی طول و تفصیل خاص خودش را دارد.

به هر حال آن نکات فنی ای که در مطلب مرحوم علامه قدس الله نفسه آمده و مطلب استادشان کاملا واضح است که مرحوم علامه، البته علامه حرف های خاص خودشان را هم دارند، این طور نیست که هر چه دارند، آنی که من نگاه کردم بعضی ها هم مال خود ایشان است، حالا نسبت ها و این هایش حالا باشد در وقتی که کلام ایشان را متعرض می شویم در آن جا ان شا الله تعالی متعرض کلام ایشان هم بشویم لذا نحوه بحث را من امروز اعلام بکنم. ابتدائا حاشیه مکاسب مرحوم آقای اصفهانی را حالا یکی دو روز طول بکشد، سعی می کنیم تند بخوانیم چون راجع به اعتباریات زیاد صحبت کردیم لکن متفرقه بود و بعد هم مقاله مرحوم آقای علامه طباطبائی در ادراکات اعتباری، چون می دانید که طبیعتا فلاسفه وارد ادراکات اعتباری نمی شوند چون دنبال حقیقت وجود یا موجود و حقائق متاصله را بررسی می کنند طبیعتا وارد این نمی شوند لذا و حتی ایشان در همین ادراکات اعتباری متعرض لغت هم شده، من این کتبی که از فلسفه غرب عده ایشان را دیدم دیدم که لغت را هم در فلسفه های غرب آوردند، ایشان هم در این جا به همین مناسبت ادراکات اعتباری مقداری هم راجع به لغت بحث کردند.

علی ای حال راجع به این بحث ها یک بحثی است خیلی دنباله دار و مخصوصا بعد از این در مکاسب و در عقود کلا روح اساسی بحث روی اعتبارات است، اصلا روحش این است چون در عقود جامعه را عرض کردم جامعه یک حلقه های وصل و فصلی می خواهد یعنی افراد متفرق را به هم وصل بکند تا تشکیل یک نظام اجتماعی بدهد. یکی از ارکان این نظام اجتماعی عقود است، قرارداد هاست، اگر قرارداد ها را از جامعه بگیریم مثل این که کسی است که در فلسفه منکر وجود می شود، سوفسطائی می شود، قرارداد ها اگر از

جامعه گرفته بشود کل جامعه می باشد و قرارداد ها جز امور اعتباری هست، حالا که دیدیم حاج شیخ وارد بحث امور اعتباری شد ما هم به تبع ایشان وارد این بحث بشویم و روشن بشود که اصلاً چهره این بحث ادراکات اعتباری یک مقداری جمع و جور بشود، تا حالا زیاد صحبت کردیم کل اباحت همیشه اسم بردیم لکن حالا که ایشان جمع و جورش کردند ما هم فعلاً به تبع ایشان جمع و جور بکنند.

ایشان در این نسخه کای که من دارم در این نسخه جدید حتماً خب صفحه اش فرق می کند، در صفحه ۱۸ این نسخه من فرمودند که توضیح المقام برسم امور، این جا دیگه ایشان وارد همین توضیح امور اعتباری می شود:

منها: أنه قد أشرنا سابقاً أن جميع الألفاظ موضوعة لنفس المعاني المجردة

حالا ایشان می فرمایند برای معانی مجرده از انحاء وجود است. طبیعتاً این هست که ما وقتی الفاظ را وزن می کنیم برای معانی ای که وجود خارجی دارند، سقف این است، چراغ آن است، کتاب این است، این عادتاً این است اما در یک عملی که در زندگی انسان انجام می گیرد می دهد انواع انحاء وجود را حساب می کند، آن وقت ایشان می خواهد بگوید درست است که انحاء وجود فرض می شود اما در معنا این انحاء وجود تاثیر ندارد. معنا همان معنای خاصی است، لفظ وضع شده به ازای آن معنا که مجرد از انحاء وجود است. هیچ نحو وجود ندارد.

عرض کنم این مطلبی را که ایشان به عنوان مقدمه در این جا آوردند جز بحث هایی بوده که سابقاً در اصول بوده، همین قوانین به نظرم دارد، قوانین حالا در ذهنم نیست، فصول دارد، هداية المستشرقين دارد، کتب اصول دارند، دو سه تا بحث در آن جا مطرح شده یکیش هم که در کتاب کفایه هم آمده به یک شکل دیگری. مثلاً یک بحثش این بوده که الفاظ برای ذوات معانی وضع شده یا معانی مقصوده که همین که دلالت تابع اراده است، به این شکل در کفایه و کتاب های بعدی آمده. آیا الفاظ وضع شده برای ذات معانی یا معانی معلومه؟ وقتی می گوید گندم یعنی گندمی که تعلم آنه گندم، مراد این باشد. آیا الفاظ وضع شدند برای معانی حقیقی که از شیء هست؟ یا حتی شامل صورتش هم می شود مثلاً فرض کنید زن نامحرمی کنار استخری ایستاده، شما در آب صورت او را می

بینید، آیا صدق نظر به اجنبیه بهش می کند یا نه؟ یا مراد از آیه مبارکه قل للمومنین یغضوا من ابصارهم یعنی در مقابل صورت حقیقی زن و این اشکال ندارد، نظر در آب به صورت زن یا آن آینه اشکال ندارد.

به هر حال ما آن جا چند تا بحث داریم، یکیش هم شبیه این بحثی که ایشان در این جا دارند که شبیه آن بحث هاست. برای معانی ای که مجرد از انحای وجودند، آن وقت ایشان به این مناسبت انحای وجود را در این جا آوردند، یکی وجود عینی است، یکی وجود ذهنی، در آن شعر منظومه هم دارد که عینی و ذهنی تبع، این دو تا را وجود طبیعی می دانند و حقیقی و اعتباری، البته عینی حقیقی هم هست دیگه، اعتباری مراد ایشان از وجود اعتباری در این جا آن چه که شما در افق نفس اعتبار می کنید. مراد ایشان این است مثلاً شما در افق نفس اعتبار می کنید کتابتان ملک فلانی باشد در مقابل پنجاه تومان از او بگیرید، در ملک شما وارد باشد، این مراد ایشان از اعتباری این است. خوب دقت بکنید! ما وقتی اعتباری می گوئیم وقتی ابراز کرد، گفت بعثت، این اختلاف ما از همان سطر اول اختلاف ما با ایشان عرض بکنیم، ایشان اعتباری و لذا ایشان می گوید اعتباری هم یک نحوه از وجود حقیقی است بعد می گوید از همین اول بگوئیم حرف خودمان را مطرح بکنیم تا یواش یواش روشن بشود. ایشان مرادش از اعتباری در این جا آن چه که در افق نفس شده است، اگر در افق نفس این اعتبار کرد این کتاب که ملک من است ملک ایشان، پنجاه تومان ایشان ملک من، این می شود اعتباری، اگر ابرازش کرد می شود انشائی، ایشان اسمش را گذاشته انشائی، اصطلاحات روشن شد؟ ایشان یک وجود اعتباری قائل است یک وجود انشائی. مثلاً خب آقایان همان لفظی و کتبی و وضع، یک وجود لفظی قائلند مثل این که انسان بنویسد خورشید، یک وجود لفظی مثل انسان بگوید خورشید، یا به یک وجود کتبی که بنویسد خورشید. غیر از عکس خورشید بنویسد خورشید. ایشان این را یک وجود وضعی می داند، در آن اصطلاح وضعی است، حالا بگوئید اعتباری، ایشان وقتی که در افق نفس شما گفتید لفظ خورشید به این معنا، آب به این معنا این اعتباری است، وقتی ابراز کردید گفتید لفظ آب یعنی این، این می شود وجود لفظی. یا در نوشتارش می شود وجود کتبی. غرض اصطلاح وجود اعتباری که ایشان دارد مراد آن چیزی است که در افق نفس است و بعد وجود ذاتی و عرضی، الانشائی، ظاهراً آن ذاتی در مقابل عرضی انشائی. این اصطلاحاتی است که ایشان آوردند، البته خدا رحم کرد که

ایشان تا زمان خودش بودند و إلا الان وجود نوری می گفتند در این کامپیوتر ها هست این را هم یک وجود حساب می کردند، لیزر و تلگرام را هم حساب می کردند چون فلاسفه کارشان همین هست از بیکاری. علی ای حال چند تا وجود لیزی و نوری و دیجیتالی را هم اضافه می کردند، خوب شد که به همین مقدار ختم شد، به هر حال این مقدار انحای وجود است، الفاظ وضع شدند برای ذات معنا بدون در نظر گرفتن این انحای وجود.

ضرورة أن فائدة الوضع والاستعمال

البته عرض کردیم ما در بحث وضع اشاره کردیم، وضع اصطلاحا بحثش قوامش به یک نوع رابطه بین لفظ و معناست بنا بر این که لفظ با معنا یک رابطه ای دارد بحث هایی که در اصول شده راجع به وضع، در مقدمه ای مثل کفایه و این ها، بحث هایی که شده بیشتر ناظر به شرح این رابطه هست. این ها فقط نظرشان به شرح رابطه است ولی ما هم متعرض شدیم، حالا مناشیء دیگرش یا جهات دیگری در وجود این ها بررسی بکنیم نکات دیگری است و إلا چطور می شود لفظ کتاب که می گویم این معنا به ذهن شما می آید یا آب یک معنای خاصی، این رابطه بین لفظ و معنا چه رابطه ای است؟

عرض کردیم کرارا و مرارا اقوال را اجمالا عرض کردیم، از اشد اقوال، از اشد انحای رابطه که علیت تامه است، بین لفظ و معنا علیت تامه است مثل آتش و دود من باب مثال، از علیت تامه که از علمای اسلام هم به بعضی از معتزله مثل ابوالحسن بصری نسبت دادند، بعضی از کتاب هایش را اخیرا چاپ کردند. بد نیست انصافا، تقریبا معاصر سید مرتضی است، اصولش با تنظیم اصول بعدی خیلی نزدیک تر است تا مثلا ذریعه یا عده شیخ طوسی. حالا اگر یک صحبت هایی شد در مناسبتی راجع به کار این ها یک صحبتی می کنیم.

علی ای حال این اشد انواع رابطه است یعنی اشد انواع رابطه ای که ما بشر، حالا رابطه الهی و غیبی است بحث دیگری است و از آن پایین تر مقتضی بودن است، رابطه اش به نحو مقتضی است، از آن پایین تر رابطه اش به نحو غریزی است، یک رابطه غریزی است، از آن پایین تر رابطه اش به نحو یک رابطه ذهنی است، صور ادراکی ذهنی است، در صور ادراکی ذهنی هم دو سه جور تصور می

شود. از این ها که پایین تر آمد اعتباری است، این رابطه یک رابطه اعتباری است. در اعتباری هم باز یک عرض عریضی دارد، در اعتباری از همه اش شدید تر این که جعل هویت اعتباری بین لفظ و معنا و از همه اش ضعیف تر اختصاص، چون تخصیص هم هست، علامت هم هست الی آخره. چون این ها مبانی مختلف دارد ما چند بار اشاره وار صحبت کردیم دیگه حالا جایش هم نیست این جا صحبت بکنیم و آخرین قول این که اصلا رابطه ندارد. این هم آخرین قول یعنی کسانی که مثل مرحوم آقای نهبوندی در تشریح الاصول که می گویند اولین کس ایشان هستند رابطه بین لفظ و معنا را دلالت از قبیل تعهد می داند، این هایی که تعهد می دانند تقریباً امروز در این عالم هرمنوتیک می گویند بیشتر نظرشان روی همین است اگر دقت بشود، مرحوم آقای خوئی هم عقیده شان همین بود که رابطه ای ندارد و یک نوع تعهد است یعنی من تعهد می دهم هر وقت مرادم آب بود این لفظ را بکار ببرم و هر وقت آب گفتم مرادم این است، دو تا تعهد.

پرسش: این تعهد ایجاد رابطه می کند؟

آیت الله مددی: نه نمی کند، فقط تعهد است، مجرد تعهد است، ایجاد رابطه نمی کند. رابطه ای بین لفظ و معنا وجود ندارد، مجرد تعهد است، البته چون بعضی از آقایان هم اشکال کردند که مثلاً قضیه کلیه از دو طرف، کل موجود مراد آقایانی که قائل به تعهدند قضیه لفظیه نیست، یک نوع تعهد عملی است، این نیست که حالا یک لفظی بیاوریم بعد بگوییم مثلاً این خدشه بهش پیدا شد، قضیه کلیه لفظیه نیست که بخواهیم به این مبنا اشکال بکنیم. حالا این مبنا خلاف ارتکازات ماست آن بحث دیگری است اما به هر حال این مطلب که از آن بالا که شروع کردیم این دیگه از همه.

آن وقت اگر آن مبانی را قبول کردیم که رابطه ای بود اگر شما لفظ را در همان رابطه ای که دارد بکار بردید استعمال می شود. استعمال این است، اگر شما رابطه قائل نشدید که ایشان نوشته فائدة الوضع و الاستعمال، چون ایشان قائل به رابطه است، مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی رابطه بین لفظ و معنا را قائل هستند و قائل هستند اعتباری است و از مقوله نصب علامات است، چطور در راه شما علامت می گذارید که جاده کج است یا راست است یا ورود ممنوع است یا کذا این علامتی که در طرق قرار می

دهند، لفظ از این قبیل است، این مبنای ایشان در حاشیه مبارکشان بر کفایه است. دیگه آن وقت کسانی که قائل به رابطه هستند وضع را غیر از استعمال می دانند. کسانی که قائل به رابطه نیستند وضع و استعمال یکی است. یعنی کسی که قائل به رابطه نیست هر استعمالی وضع هم هست چون رابطه ای نیست دیگه، هر استعمالی وضع است پس این تعبیر ایشان فائدة الوضع و الاستعمال روشن شد؟ روی تفکر ایشان است که یک رابطه ای بین لفظ و معنا قائلند حالا هر نحوی که کسی قائل باشد

فأن فائدة الوضع و الاستعمال هو الانتقال من سماع اللفظ إلى معناه و الانتقال وجود ادراکی

و این انتقال یک وجود ادراکی است یعنی یک وجود ذهنی است، در ذهن است

و الموجود بأی وجود کان لا یقبل لوجود آخر مماثلاً کان أو مقابلاً

پس این مراد ایشان این است چون انحای وجود مختلف است یک چند تا هم ما اضافه کردیم انحای وجود مختلف است پس بنابراین نمی شود که ما قائل به این بشویم که برای یک وجود خاص است، برای یک وجود ذهنی است یا یک وجود عینی چون اگر باشد انتقال به آن معنا نمی شود.

و علیه فمعنی البیع إذا کان هو التملیک فالموضوع له طبیعی التملیک القابل لجميع أنحاء الوجود، لا الطبيعي الموجود بوجود انشائی

نه آن طبیعی ای که فقط در وجود انشائی است، عرض کردیم مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین وجود انشائی را غیر از وجود اعتباری می دانند، می آید حالا، چند بار تکرار می کنم یکی از نکات مهم در کلام ایشان پس اعتباری در اصطلاح ایشان جز وجود حقیقی می شود، چرا؟ چون افق نفس یک امر واقعی است، من این را اعتبار می کنم کتاب را، این خودش یک واقعیت دارد. اما این انشاء می شود، بعد از انشاء و ابراز، شاید آقای خوئی مسلک ابراز در انشاء را از همین کلمات مرحوم استادشان آقای اصفهانی گرفتند، ابراز که کرد این اعتبار، ابراز که شد اعتبار می شود. عرض کردیم آن چه که معروف بوده تا قبل از ایشان و الانش هم هست در باب وجود انشائی، الانشاء ابراز اعتبار نیست، به خود انشاء، اعتبار محقق می شود. تا ابراز نشود انشائی نیست، اعتباری نیست. قوام امر اعتباری به همان ابراز است.

.....
حالا این مطلب را سابقا چند بار گفتیم باز هم تکرار می کنیم می خواهیم عبارات ایشان را که گفتیم بخوانیم تا ببینیم چه می شود.

و لا الطبیعی الموجود بوجود انشائی

نه این که، البته این واضح است که اگر. این که ایشان فرمودند هو التملیک، البته ایشان ظاهرا یادم می آید دیگه حالا من نمی خواهم

برگردم، یادم بود ایشان تبدیل طرفی الاضافة حساب می کردند نه تملیک، حالا نمی دانم چطور شد؟

فمعنی البیع إذا کان هو التملیک فالموضوع له طبیعی التملیک

این خودش اثبات می خواهد یعنی متأسفانه مرحوم آقاشیخ محمد حسین مصادره به مطلوب فرمودند که موضوع له طبیعی تملیک

است نه تملیک انشائی.

از کجا معلوم؟ خب این اول کلام است. اصلا بیع وضع شده برای تملیک انشائی، نه برای طبیعی تملیک، این که ایشان می فرمایند

برای طبیعی تملیک است

القابل لجميع أنحاء الوجود، لا الطبیعی الموجود بوجود إنشائی، و لا الطبیعی الموجود بوجود حقیقی، فهو کسائر الألفاظ

بله هو کسائر الالفاظ، ما در آن بحث نداریم لکن اثبات آن نکته اش متأسفانه ..

پرسش: آن جا به این بر می گردد که جمیع الالفاظ موضوعة لنفس المعانی المجرد، این جا هم تملیک گفتند برای طبیعی تملیک است

نه تملیک انشائی

آیت الله مددی: خب می شود برای تملیک انشائی باشد، اسمش هم همان بیع است.

پرسش: خب این که لفظ وضع بشود برای معنای مجرد، مجرد از هر قیدی، برای معنای مجرد که تابع وضع است. فرض کنید لفظ

آب حالا وضع شده من باب مثال برای معنای مجرد، این معلوم نیست که بیع و امور اعتباری هم از این قبیل باشند.

پرسش: چرا این را ما قبول نمی کنیم الفاظ موضوع برای معانی مجرد هستند؟

آیت الله مددی: دائما که نیستند، بیع وقتی که وجود حقیقی نداشت، تملیک وقتی وجود حقیقی نداشت به ازایش وضع نمی شود.

پرسش: مثلاً وقتی لفظ چراغ وضع شد چراغ قید روغنی و هیچ یک از این قید ها نیست، حتی به این ال ای دی هم ما چراغ می گوئیم

آیت الله مددی: حتی به آن وجود ذهنی هم که داریم چراغ هم می گوئیم به همان مرحله وجودش اما در عقود و قرارداد ها و در انشاء این جور نیست.

پرسش: این برای لفظش می فرمایند، لفظ تملیک برای معنای مجرد. تملیک که گفتند
آیت الله مددی: ببینید تملیک یعنی چیزی را در سلطه دیگری قرار داده این می شود مطلق. درست شد؟ اما بیع تملیک انشائی می شود. ایشان می خواهد بگوید بیع یعنی مطلق تملیک، خب خود این محل کلام است.

پرسش: خب آن طرفش هم استدلال ندارد، این که شما می فرمایید انشا است آن هم استدلال ندارد
آیت الله مددی: استدلالش چیست؟ عرف است دیگه، فهم عرفی است، این آیه که نیست، علم یقوف هم ندارد. ما یک تملیک داریم یک بیع داریم بیع یعنی تملیک انشاء.

پرسش: خب عرف اصل بحث است، شما می فرمایید این طوری فهمیده بشود آن می گوید
آیت الله مددی: نه من باید نگفتم، آخه ما در ایران اگر دقت بکنید شما یک روزنامه بگیرید همین هایی که کلمات را نقل می کنند شاید هر سطرش دو سه تا باید داشته باشد، این باید در کلمات ما خیلی زیاد است کانما همه خودمان را ولی امر می دانیم، همه اش با باید. من باید را بکار نمی برم. عرض کنم خدمتتان که استظهار است، این دعوا هم که ندارد. تملیک را شما می توانید شاید اعم بگیرید اما بیع را نمی دانم. باید هم من عرض نکردم باید، ما فهم عرفی، در فهم عرفی بیع یعنی تملیک انشائی مثل این که هبه تملیک مجانی است، تملیک عام است، یک سنخ تملیک اسمش هبه است، آنی که من می فهمم الان این است، حالا شما اسمش را باید فرمودید، آنی که من می گویم عرف می فهمد بیع یعنی فروختن یعنی تملیک انشائی اما در ذهنم اعتبار کردم، وجود اعتباری، این را بیع نمی گویند. به ذهن من این طور می آید، اصولاً آن چه که اعتبار می شود، حالا بعد توضیحش را عرض میکنم نکته فنی

دارد خب، خود ایشان هم ملتفت اند، ایشان خیال می کند همین که بگوییم در افق نفس، بالقیاس به افق نفس، واقعی است حقیقی است، خیلی خب باشه، در قیاس با افق نفس یک نحوه خاص از وجود است اما بیع نیست، آنی که در افق نفس هست بیع نیست، این تا ابراز نشود و وجود به ابراز نرسد نیست. آن چه را که شما در افق نفس می آورید مجرد یک تصویری است که در افق نفستان می آید، این تاثیر ندارد. تاثیرش شاید بشود گفت بعثت.

حالا خیلی خب یواش یواش همین جور هی ما مناقشاتمان را با ایشان، بحث هایمان را با ایشان مطرح می کنیم تا جلو برویم.

لا الطبیعی الموجود بوجود إنشائی

پس یک اشکال ما به ایشان این است که ایشان انشائی را در مقابل اعتباری گرفته است. ما حرفمان این است که اعتبار تا به حد ابراز نرسد اصلا اثر ندارد، اعتبار نیست چون ان شا الله سابقا هم گفتیم حالا هم ان شا الله بعد عرض می کنیم چون امور اعتباری یک ضابطه ای دارند، ضابطه اش تصرف در واقع است، واقعیت ندارد، اگر واقعیت نداشت مجرد این که من در نفس اعتبار بکنم این در وعای اعتبار پیدا نمی شود، تا نگویم بعثت اشتریت، تا نگویم هذا ملک لک در وعای اعتبار پیدا نمی شود چون وعای اعتبار خصلت امر اعتباری واقعیت ندارد. یعنی من وقتی می گویم این کتاب را ملک شما کردم مثل ادراک من از سقف نیست، سقف یک واقعیت دارد، ادراک من از سقف یک واقعیت دارد، ممکن است ابراز را می گویم سقف بالای سر من است اما یک واقعیت دارد، این جا ابراز تاثیرگذار نیست اما در باب اعتباریات اگر ابراز نشود و لذا من فکر می کنم این که قدمای اصحاب ما، حالا من نمی دانم در جامع المقدمات یا کتاب عوامل هست، ما بچه بودیم یادمان است در جامع المقدمات گفتند، الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، من فکر می کنم خیلی دقیق این معنا را گفتند. این نتیجه یک فکر دقیقی است، ایقاع المعنی بلفظ یقارنه. البته آقای خوئی اشکال کردند که در انشاء، ایقاع نیست، ایقاع اعتباری نیست، ایقاع حقیقی هم نیست، همین مطلب آقای آقا شیخ محمد حسین را دارد چون می آید از ایشان می خوانم، نه خیر ایقاع در وعای اعتبار هست.

علی ای حال لا الطبیعی الموجود بوجود إنشائی و لا الطبیعی الموجود بوجود حقیقی

این ها وجود حقیقی ندارند، می گویم این اشکال ما با مرحوم آقا شیخ محمد حسین ظاهرا یک کلمه، دو کلمه نیست. اصلا مفروض این است که این حقیقی نیست، اصلا مفروض این است، در وجودات اعتباری فرض اول این است که این حقیقت نیست. البته چون بعد مرحوم، می خواهیم عبارت آقای طباطبائی را هم بخوانیم خیلی روی عبارت ایشان نمائیم. مرحوم آقای طباطبائی اعتبارات را هم از اعتبارات ادبی، مرحوم آقای طباطبائی تعبیر اعتبارات ادبی بکار نبرده لکن ایشان از اعتبارات ادبی بکار کردند مثل تشبیه و استعاره و مجاز، بعد هم اعتبارات قانونی، تصادفا ایشان بیشتر روی اعتبارات ادبی هم بحث کردند. ما عرض خواهیم کرد ان شا الله آن جا که حتی در اعتبارات ادبی، شما این اعتبارات قانونی اگر می خواهید برایتان حل بشود اول اعتبارات ادبی را ببینید که مرحوم آقای طباطبائی هم تعبیر زیبایی دارد، البته تعبیر ایشان این نیست، من می خوانم اما ما تعبیری شبیه تعبیر ایشان: اعطاء حد الشیء لغيره. تا شد اعطاء حد الشیء لغيره این دیگه حقیقت ندارد، اصلا غیرش است، اصلا قوام امر اعتباری این است چیزی که نیست، مثلا می گوید شیر آمد، شما انسان شجاع را شیر می بینید یک امر اعتباری است چون اصلا شیر نیست، شما کانما این طور تصویر می کنید که من این شخص را لباس انسانیت ازش کندم لباس شیر بهش پوشاندم دارم شیر می بینم، شیر آمد دارم شیر می بینم، تصادفا مرحوم آقای طباطبائی مجاز را همین جور معنا می کند. این تفسیر آقای طباطبائی است اما این تعبیری که من گفتم ایشان بکار نبرده است لکن مضمونش است. حالا ان شا الله می خوانیم و می بینید، اعطاء حد الشیء لغيره، این اسم اعتبار است. اگر اسم اعتبار شد مثل همین می ماند من می گویم کتاب ملک تو، البته آقای طباطبائی یک بحثی دارد این بحث ایشان درست است، امور اعتباری چون تصرف است این ابتدائش خیلی بسیط است، تصرف یک امر واقعی است مثلا می گوید این شیر است یا مثلا می گوید این پنیر از بس شل است مثل آب می ماند، شیرش از بس که توش آب قاتی کردند حکم آب پیدا می کند مثل آب سفید می ماند. توش یک نوع تنزیل است یعنی یک نوع مجاز ادبی، یک نوع تصرف ادبی وجود دارد. این ها را مرحوم آقای طباطبائی آوردند لکن منحصر به این نیست، اشتباه نشود! خوب دقت بکنید! ما اعتبارات قانونی هم داریم، می آید چه می گوید؟ می گوید این کتاب رابطه با من داشت و لذا هم این ها آمدند گفتند بیع تبدیل رابطه است طرفی الاضافة، این رابطه را بر می دارد، آن خودش تصرف است، این ها نحوه تصرف است

دیگه، همه این ها تصرف است دیگه، یک تصرف درش می کند. چطور تصرف می کند می گوید شیر این جا هم یک نحوه تصرف است

پرسش: این در واقع تصرف نکرده، در یک اعتبار تصرف می کند

آیت الله مددی: اشکال ندارد، چون این را آقای طباطبائی می گوید من هم بعد می گویم، اسمش را گذاشتند سبک مجاز از مجاز یعنی در امور اعتباری چون ذهن ابداع می کند، فرض کنید یک چیزی را ابداع می کند مثل سقف یا مثل آفتاب، می گوید این آقا مثل آفتاب است، بعد یک چیز دیگه از این درست می کند ابداع می کند، باز یک چیز دیگه ابداع می کند، طبیعت ابداع و اعتبار در انسان این است، به یک حد نمی ماند، همین جور جلو می رود. خود نماز ابداع اعتبار است، باز می آید می گوید اطاعت پدر مثل نماز است، ببینید اطاعت پدر را مثل نماز می کند با این که خود نماز اصلش اعتباری است لذا در امور اعتباری خوب دقت بکنید لازم نیست این تصرف در امر حقیقی و واقعی باشد. در یک امر حقیقی تصرف می کند باز در آن دومی تصرف می کند، باز در آن یکی تصرف می کند، این ذهن باز است یعنی این ذهن انسانی این حالت ابداع را دارد. حالا چه ضوابطی برایش می شود پیدا کرد آن بحث دیگری است و إلا این ذهن باز است، این در ادراکات اعتباری

و لا الطبیعی الموجود بوجود حقیقی

ظاهرا مراد ایشان به وجود حقیقی یعنی همان وجودش در افق نفس و إلا وجود حقیقی خارجی که ندارد

فهو كسائر الالفاظ و معانیها، غاية الأمر أنَّ ما عدا المعانی المعاملية أو الطلبية غير قابلة إلّا للوجود العینی و الذهنی كلفظ الماء و التراب

غیر از معانی طلبی، نه اصلا این بحث نیست، اصلا یک نحو دیگری است، یک خصلتی دارد

و المعانی المعاملية أو الأعم من العقدية و الإيقاعية قابلة للوجود الإنشائي و الحقیقی

مراد ایشان از حقیقی در این جا یعنی در افق نفس، انشائی یعنی ابراز، این اصطلاح ایشان است چون ما اصطلاح ایشان را قبول نداریم. روشن شد؟ وجود الانشائی یعنی ابراز، گفت افعّل، وجود حقیقی یعنی در افق نفس قبل از احراز.

و لذا هم گفت الذی هو عین الاعتباری، با این که الان می دانیم اصطلاحاً اعتباری در مقابل حقیقی است این اصطلاح را من گفتم عین عبارت بخوانم به خاطر این نکات بود.

آن وقت ایشان آخرش هم نتیجه گیری می کند که مطالب فراوانی بود و اشتباه زیاد شده، خب یکی از اشتباهات را خود ایشان می فرمایند، بنا نیست که حقیقی و اعتباری یکی باشند، ایشان حقیقی و اعتباری را یکی گرفتند. البته حقیقی اعم است، حقیقی در عینی است و حقیقی اعتباری، معانی اعتباری چیزی ندارند، هیچ نحوی ندارند. یک صورتی است در ذهن می آید هیچ واقعیتهای ندارد، هیچ اثری هم ندارد

و كذلك المعانی الطلبية و شبهها

خب ایشان به جای معانی طلبیه و شبهها می توانستند یک تعبیر دیگه بکنند مثلاً اعتبارات قانونی، این بهتر بود که، بیاییم بگوییم اعتبارات به کلی یا اعتبارات ادبی هستند یا اعتبارات مثلاً قانونی یا ملحق به قانون. یک چیز این جور، آن وقت معیار را این قرار بدهیم هر چیزی تاثیر در احساسات و عواطف داشته باشد این را ادبی بگوئید، هر چیزی که دارای آثار باشد قانونی یا ملحق به قانون بگوییم. این معیار فارغش این بود، بد نیست، حرف بدی هم نیست.

به هر حال این که ما یک سری ادراکات اعتباری داریم مثل این که می گوییم شیر آمد این هیچ اثر ندارد، این فقط تاثیر می کند، ازش بترسیم، یا نه اثر می کند مثلاً می گوئید نماز شب بر من واجب، در ذمه خودم قرار دادم، ببینید اعتبار کرد، این یک جور است. کتاب را ملک دیگری قرار دادم، این یک جور است. ما اصلاً اگر یاد مبارکتان باشد چون کرا را گفتیم حالا چون بعد ایشان می گوئید، حالا چون وقت تمام شده این یک کلمه را هم بگوییم، ما اصولاً دائره اعتبار را خیلی عریض گرفتیم، خیلی عریض گرفتیم مثلاً بحث عدول، عدول در نیت، در نماز، آن را هم جز اعتباریات گرفتیم. شما به عنوان نماز عصر وارد نماز شدید دو رکعت، سه رکعت

.....
خواندید بعد یادتان آمد نماز ظهر نخواندید، روایت دارد عدول می کنید به نماز ظهر. خب این اعتبار است دیگه، چون آنی که از شما واقع شده نماز عصر بود، نیت نماز عصر کردید، اینی که واقع شده عوضش آن چیز دیگه می شود اعتبار. تصرف شما در واقع می شود اعتبار. نیابت می شود اعتباری، شما رفتید حرم حضرت معصومه زیارت کردید خب طبق قاعده عمل هر کسی مال خودش است، این طبق قاعده است، شما می گوئید خدایا ثوابش را برای پدرم قرار بده، خب این خلاف قاعده است لذا این امر اعتباری، اصطلاح ما در امر اعتباری روشن شد؟ امر اعتباری ای که دارای اثر است یک عرض عریضی دارد، فقط معانی طلبیه و شبهها نیست، اعتبارات قانونی هست، عقود هست، ایقاعات هست، تصرفاتی از قبیل نیابت هست، از عدول هست، و معیار کلیش هر چه که شما آمدید در واقع دست زدید این می شود اعتبار، حتی من الان برایتان همین تازگی مثالش را عرض کردم، گفتم ما گفتیم ما چیزی به نام اصالة البرائة نداریم، آن چه که داریم این است که من فحص کردم به دلیل نرسیدم، پس این حکم منجز است، بین وجدانی ماست یعنی وجدانی عقلائی است. اگر منجز نبود عقوبت ندارد، کیفر ندارد. این تا این جا که هیچی اعتبار نشده است. حالا که کیفر ندارد پس ظاهرا حکم نیست، این شد اعتبار. این نکته اصل عملی است، آن ها اصل عملی نبودند. حالا که کیفر ندارد، حالا که عقوبت ندارد پس این حکم نیست ظاهرا چون اگر واقع بگوئید تسبیب لازم می آید پس حکم ظاهرا نیست، این می شود اعتبار پس این اصطلاح اعتباری که ما عرض کردیم خیلی عرض عریضی پیدا کرد، خیلی دائره وسیعی پیدا کرد، با ایشان طلبیه و امریه و شبهها نیست، اولاً ایشان اعتبارات ادبی را ندارند، مرحوم آقای علامه بیشتر اعتبارات ادبی را دارند تصادفاً. إن شا الله ما با تکمیل عبارت ایشان مطلب را واضح می کنیم